

## مقدمه

وقتی شناختی ریشه‌دار، مبنای شناخت‌های دیگری قرار گیرد، در دانش، نظامی را بنیان می‌نهد؛ و وقتی بنیانی سست شود، نوبت به مبنا و نظامی دیگر می‌رسد. درک معاصر ما از دورهٔ پیامبر، به‌رغم تحولات علوم اجتماعی، انسانی، ادبی و اسلامی همچنان شناختی کلاسیک به شمار می‌آید؛ شناختی که بافتمند نیست، در زیست‌بوم خود صورت نگرفته، بر پایهٔ شناخت چندرشته‌ای به دست نیامده است، داده‌کاوی‌هایش کفایت لازم را ندارد و دلالت‌هایش در گفتمان امروزی، مفهومی مدرن به خود گرفته است؛ چشم‌اندازها به جای خود محفوظ.

شناخت کلاسیک در نگارش‌های سده دوم هجری ریشه دارد و همان سبک، قالب و نظم را با خود به دورهٔ کنونی می‌کشد. نخستین ساختار روایت سیرهٔ نبوی را ژهری (د. ۱۲۴ هـ) بنیان گذاشت. این ساختار را به همان صورت که طراحی شده بود، در اواخر سده دوم مورخانی چون ابن اسحق (د. ۱۵۰ هـ)، واقدی (د. ۲۰۷ هـ) و ابن هشام (د. ۲۱۸ هـ) نهایی کردند و در دوره‌های بعد با تغییراتی اندک چون افزودن برخی جزئیات، حفظ شد. چنین شناختی نسل به نسل، به دوره‌های بعد منتقل شد و ما امروزه همچنان در همان نظام دانشی، سعی می‌کنیم دلالت گزارش‌ها را دریابیم، روایت را بفهمیم، بافت را تشخیص دهیم و از حقیقت یا فهم واقعیت سخن بگوییم و آن را مبنای اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی‌های خود قرار دهیم. به نظر، دانش کنونی ما هنوز نتوانسته است آن دوره را به درستی دریابد، واکاود و تفسیر کند و قدم‌هایی که در همین مسیر می‌پیماییم دیگر به جایی نخواهند رسید؛ دیگر نه چارچوب‌های نظری مدرنی که در دیسپلین‌های دیگر به دست آمده‌اند مفید خواهند بود و نه تتبع قراین و شواهد جدید. کماکان تفاوتی در سبک، قالب و نظم مشاهده نمی‌شود و ساختار روایت و فهم پیشین به حیات خود ادامه می‌دهد.

در حوزه‌های جدید دانش اجتماعی و انسانی، مفاهیم و تئوری‌ها روز به روز در حال طرح و ابطال هستند و پژوهشگر حوزهٔ علوم اجتماعی یا علوم انسانی در جستجوهای خود در سنت، نیم‌نگاهی هم به تاریخ و سیرهٔ نبوی خواهد داشت؛ لیکن در تقلیل‌گرایی، خوانش غیربافتمند و گزینش داده‌های هم‌خوان گرفتار می‌شود و گمان می‌برد بر ابعاد جدیدی از سیرهٔ نبوی پرتو انداخته است؛ در نتیجه همچنان ساختار سابق به حیات خود ادامه می‌دهد و

گمان می‌رود به مدد دیسپلین‌های اجتماعی و انسانی، چشم‌اندازهای جدیدی از سیرهٔ نبوی به دست آمده؛ حال آنکه این ذهنیت و سبک زندگی معاصر ماست که خود را بر گذشته تحمیل کرده و می‌کند. به نظر می‌رسد زمان آن رسیده است که نظام دانش کنونی که تا حد زیادی متأثر از مقتضیات عصر است، تغییر کند.

یکی از اقتضانات دورهٔ مدرن، زیست شهری است. در دورهٔ معاصر و به مدد فناوری، شهرها رو به گسترش گذاشتند و بر آمار شهرها افزوده شد. روستاها متروکه شدند و زیست عشایری به مرور موقعیت برتر خود را از دست داد. از جمعیت روستایی و عشایری به نفع جمعیت شهری کاسته شد و کلان‌شهرها شکل گرفتند. تجربهٔ زیست شهری، ناخودآگاه بر ذهنیت پژوهشگر معاصر تأثیر خواهد گذاشت و او از این چشم‌انداز به تاریخ خواهد نگریست و در صدد شناخت آن بر خواهد آمد؛ در حالی که در تاریخ مناطق خشک این کرهٔ خاکی، همواره روستانشینان و کوچروان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند.

در ساحت و فرایند شناخت و در ابتدای امر به نظر می‌رسد درک زندگی روستایی یا کوچرویی برای پژوهشگر ما چندان دشوار نباشد؛ زیرا برای شناخت چنین زیست‌هایی می‌توان از مطالعات موجود بهره برد؛ ولی گویا اکتفا به مطالعات این چنینی هم راه به جایی نمی‌برد و تفهم کافی از زیست روستایی و عشایری در اختیار نمی‌نهد. حال و در وضعیتی که گمان می‌رود امر تاریخی در دسترس ذهن پژوهشگر است، تفاوت در بافت و زیست اجتماعی به عنوان مانعی پنهان، فهم گزارش‌های تاریخی را به ناکجاآباد می‌برد. در پژوهش‌های معاصر، به وضوح می‌توان حضور چنین مانعی را لمس کرد. مایهٔ شگفتی است که عمده پژوهش‌های اجتماعی صورت گرفته بر دورهٔ پیامبر، حتی آن‌هایی که خاستگاه نویسندگانشان شبه‌جزیرهٔ عربستان بوده است و فاصلهٔ اندکی با زیست عشایری داشتند، با تکیه بر تئوری‌ها و مفاهیم مدرن جامعهٔ شهری، عصر پیامبر را توضیح داده‌اند؛ از عبدالله بن عبدالعزیز بن ادریس گرفته تا حسن خالد و اکرم ضیاء العُمَری. هنگامی که تاریخ‌شناسان در چنین موقعیتی باشند، از متخصصان حوزه‌های دیگر چه انتظاری می‌رود؟

نظریه‌پردازان معاصر علوم سیاسی همواره مدینه‌النبی را نقطهٔ عزیمت در اندیشهٔ سیاسی اسلامی در نظر می‌گیرند و سیرهٔ سیاسی پیامبر را در چارچوب شهر به تصویر می‌کشند و از این چشم‌انداز قلمرو، دولت، توافق‌نامه‌ها و نبردهایش را تحلیل می‌کنند. در ایران بیش از دیگران داوود فیرحی در کتاب *تاریخ تحول دولت در اسلام* و مباحث دیگرش در مورد دولت شهر پیامبر، در این باره سخن گفته است. دیگر اندیشمندان و روشن‌فکران دینی نیز به پیامبر در شهر

مدینه ارجاع داده‌اند. همین نگاه شهری به سیره نبوی، در دیگر رشته‌ها چون حقوق، مدیریت، علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و غیره هم وجود دارد. برخی از الگوی برتر مدیریت شهری در مدینه سخن گفته‌اند. نویسندگان متعددی از جمله محمد عبدالستار عثمان در صدد برآمده‌اند نشان دهند نخستین طراحی شهر اسلامی در دوره پیامبر اتفاق افتاده است. دیگران نیز بر این گمان رفته‌اند که تأسیس شهر، یکی از آموزه‌های پیامبر برای پیشرفت یا توسعه است و باید به نفع نظام شهری، از نظام کوچرویی کاست و روابط اخوانی-شهروندی را جایگزین روابط ایلی، عشایری و قبیله‌ای کرد. چنین تلقی بدون تردید متأثر از ذهنیت معاصر ماست که این چنین خود را هویدا کرده است.

کاهش روزافزون جمعیت عشایری ایران و فاصله گرفتن حوزه دانش اجتماعی از این گونه مطالعات، زمینه درک بیشتر جامعه مدینه را برای پژوهشگران ما کم کرده است. امروزه به هر دلیلی، مطالعه جوامع کوچرو کمتر در علوم اجتماعی و انسانی مورد توجه است؛ در حالی که در بررسی‌های تاریخی چنین رویکردی ضرورت دارد؛ زیرا همه اقوام زمانی کوچرو بودند و در بسیاری از نقاط جهان نظام کوچرویی همچنان در قید حیات است.

مطالعات معاصر علاوه بر نگرش‌های مدرن شهری که به تاریخ اسلام دارند، فاقد مطالعات بینارشته‌ای هستند؛ اشکال دیگری که بر شناخت کلاسیک می‌توان گرفت. غالب دانشجویان و پژوهشگران از رشته‌های دیگر دانشگاهی در دانشکده خود بی‌اطلاع‌اند. نشست‌های مشترک میان متخصصان حوزه‌های مختلف درباره موضوعی مشخص کمتر برگزار می‌شود. در سرفصل دروس بسیاری از رشته‌ها، نمی‌توان شاهد عناوینی بین‌رشته‌ای بود تا جایی که گاه واژگان و اصطلاحات تخصصی دانش‌های نزدیک همچنان بر پژوهشگر ناشناخته می‌ماند و آن‌ها را به صورت غیرعلمی به کار می‌برد. مکاتب و نظریه‌ها که جای خود دارند.

به همین دلیل است که در آغاز سخنم از سست شدن بنیانی و شکل گرفتن بنیانی دیگر صحبت کردم. گویا پرتو رویکردهای نوین، ظهور نظام دانشی نوینی را نوید می‌دهد؛ دانشی که خشت‌های بنیادین آن استوارتر باشند و بتوانند نظریه‌پردازی‌های علوم دیگر را تاب بیاورند. دیگر نه با نقد و بررسی چند گزارش، می‌توان امری تاریخی را به انجام رساند و نه کاویدن منابع در پی شواهدی که بتواند نظریه مورد علاقه‌مان را تأیید کند، قانع کننده به نظر می‌رسد. فهم قرآن، فهم سیره، فهم روایات نبوی و فهم تمام داده‌های واقعی یا جعلی بازمانده از آن دوره، در لایه‌های متعدد و پیچیده‌ای پوشش گرفته است. در چنین شرایطی بررسی تاریخی بدون توجه به علوم دیگری چون جغرافیا، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، اقتصاد،

علوم سیاسی، حقوق، مدیریت، ادبیات و زبان‌شناسی عقیم خواهد بود و تصویری ساده و تقلیلی از امر تاریخی ارائه خواهد کرد. در نتیجه بازسازی تاریخی امری دشوار، تدریجی، دور از دسترس و تابعی از دانش‌های پژوهشگر است.

در این پژوهش در پی تحلیل (تجزیه) جامعه مدینه در آستانه مهاجرت پیامبر بودم. می‌خواستم اجزاء و بخش‌های خرد آن را شناسایی و مناسباتشان را مشاهده کنم و به گونه‌ای آنان را فهم کنم که گویی در میانشان می‌زییم. نمی‌خواستم این کار را به سبک دکتر ابن‌ادریس در کتاب *جامعه مدینه در عصر نبوی* انجام دهم؛ زیرا باور نداشتم می‌توان با رویکرد جامعه‌شناسی شهری جامعه مدینه را مطالعه کرد. جامعه قبیله‌ای یثرب، در چارچوب مفاهیم مدرن شهری چون طبقات، اصناف، اقشار و گروه‌ها، قابل تحلیل نیست؛ بالعکس جامعه یثرب را باید بر اساس قبایل، طوایف و خانواده‌هایش تحلیل کرد. از این رو نخست درصدد تفکیک و بازسازی اجزاء جامعه برآمدم؛ ولی لازم بود گامی به عقب بگذارم و در بازسازی تاریخی، جغرافیای تاریخی یثرب را بازسازی کنم تا با اطمینانی بیشتر بتوانم سکونتگاه‌ها را در موقعیت خودشان قرار دهم و به جغرافیای زیستی مردم یثرب برسم.

هنگامی که در پی شناخت جغرافیای زیستی ساکنان یثرب برآمدم، گزارش‌ها مرا به موقعیت‌هایی طبیعی در آن منطقه ارجاع می‌دادند که از آن شناختی نداشتم و از این رو خود را ناچار دیدم که بررسی جغرافیایی را با جغرافیای طبیعی یثرب شروع کنم و پس از آن به جغرافیای زیستی ساکنان یثرب برسم. در نتیجه قدمی دیگر به عقب برداشتم تا پیش از همه، جغرافیای طبیعی یثرب را بکاوم؛ از نظر انسان‌شناختی باید مشخص می‌شد که استقرارگاه‌های این منطقه چگونه پدید آمده‌اند، نقش طبیعت در آن به چه میزان بوده است و چه الگوی استقرار از آغاز بر این منطقه حاکم بوده است. سپس به جغرافیای زیستی یثرب پرداختم تا مشخص شود که هر یک از زیرمجموعه‌های قبایل یثرب در کدام منطقه زندگی می‌کردند و چقدر از یکدیگر فاصله داشتند. علاوه بر این، جغرافیای هر منطقه گویای وضعیت کشاورزی آن نیز هست؛ زیرا همه مناطق یثرب خاک مرغوب و آبی کافی نداشت.

با به پایان رسیدن مباحث گسترده جغرافیایی، که بخش اول کتاب به آن اختصاص یافته است، دیگر مشخص شده بود که انگاره شهر مدینه قابل پذیرش نیست. در سفرهای پیشین خود به مدینه، با تناقض‌هایی جدی در این باره مواجه شده بودم. از طرف دیگر مدینه در دوره پیامبر، با هیچ یک از تعاریف شهر مطابقت نداشت. الگوی کهن استقرار در آن منطقه نیز تصویر دیگری ارائه می‌کرد. حال دیگر مشخص شده بود که شهری که به نام مدینه

می‌شناسیم، ارتباطی به عصر پیامبر ندارد. این شهر در سده سوم هجری بدین صورت درآمد و نباید گمان رود که در زمان پیامبر نیز مدینه به همین صورت بوده است. این گونه بر تردیدهای سابق خود نسبت به انگاره شهر مدینه فائق آمدم و آن را کنار گذاشتم. در نتیجه از به کارگیری جامعه‌شناسی شهری، مدیریت شهری و دیگر مطالعات شهری برای بررسی جامعه مدینه نیز منصرف شدم. علاوه بر این، داده‌ها نشان داد که یثرب به دو بخش علیا و سفلی تقسیم شده بود که این از منظر جغرافیای زیستی همچنین تفکیکی معنی‌دار بود؛ اکثریت اوس در یثرب علیا و اکثریت خزرج در یثرب سفلی زندگی می‌کردند.

حال نوبت به آن رسیده بود که نظام قبیله‌ای خاص شبه‌جزیره را توضیح دهم. در شرایط کنونی مطالعات صدر اسلام بر عملکرد افراد متمرکز هستند و نه بر ساختارهای قبیله‌ای و نظام‌های اجتماعی. در زبان فارسی تلقی جامع و واضحی از نظام قبیله‌ای قبایل کوچروی عرب وجود ندارد و گاه تحت عناوینی چون عرب جاهلی که بیانگر نگرش خطی است، تصاویری غیرآکادمیک از عرب پیش از اسلام به نمایش گذاشته می‌شود. به رغم آثار مهم در این حوزه، بهترین اثری که تا کنون در این زمینه به فارسی ترجمه شده است، عرب کهن نوشته صالح احمد العلی است؛ لکن برای فهم بهتر جامعه عشایری و تحولات آن بهتر است مطالعات مستقل مردم‌شناسی صورت پذیرد تا بتوان نظام قبیله‌ای، ساختار و سنت‌های آن را بر اساس معیارهای علمی و مطالعات تطبیقی کاوید و مبانی علمی عملکرد این بخش از جامعه کوچروی جهان را بیان کرد.

علاقه‌مندان تاریخ صدر اسلام و پژوهشگران این حوزه همواره عملکرد افراد را مبنای مطالعات خود قرار می‌دهند؛ در حالی که اساساً ما در تاریخ پیامبر، با اشخاص، رفتار و تعاملاتشان مواجه نیستیم و نمی‌توان با ارائه شرح حال یاران یا دشمنان پیامبر یکی از ابعاد تاریخ پیامبر را تفهم کرد. ما با قبایلی مواجهیم که در هر لحظه از تاریخ نسبت به پیامبر، از خود کنشی نشان داده‌اند. رفتار هر یک از معاصران پیامبر، در بافت رفتار قبیله‌ای خودش قابل فهم است. بررسی فعالیت افراد درون بافت قبیله‌ای آن‌ها پیشینه مطالعاتی چندانی ندارد. کسانی چون ویلیام مونتگمری وات و آکیرا گوتو در بررسی مواردی چون توافق‌نامه یثرب/مدینه یا بیعت‌های عقبه اول و دوم به این روش عمل کردند. پس از آنان صالح احمد العلی اندکی این نگرش را توسعه داد ولی او نیز نتایج معنی‌داری به دست نیاورد؛ آمارها و جداولی که ارائه کرده بود با اشکالات متعددی روبه‌روست؛ زیرا اشراف کافی به قبایل و طوایف یثرب نداشت و واحدهای اجتماعی را قبیله در نظر نگرفته بود.

در ادامه کتاب مباحثی دربارهٔ مناسبات دین و قدرت مطرح خواهد شد تا تلقی اولیهٔ ساکنان یثرب را نسبت به دین، وحی و پیامبر نشان دهد. حال که می‌نگرم با خود می‌گویم اگر می‌خواستیم در مطالعهٔ تحولات دینی شبه‌جزیره، بافت را در نظر بگیریم، باید به مفهوم، تاریخ و کارکرد خدایان روم، ایران، مصر، یونان و بین‌النهرین می‌پرداختیم تا بتوانیم از خدایان شبه‌جزیره و نسبتشان با دیگر خدایان جهان سخن بگوییم. امیدوارم در ویرایش‌های بعدی، توفیق این کار قرین باشد.

در بحث مناسبات دینی، نمی‌خواستیم در چنبرهٔ دوگانهٔ دینی/سکولار متوقف بمانیم که این دوگانه خود تفسیری بسیار متأخر از رویدادی کهن است و به صورت طبیعی برای شناخت بهتر گذشته، ناچار شدم از لایه‌های تفاسیر مدرن عبور کنم. واضح است که در فضای جهانی آن روزگاران، دین در عرصه‌های گوناگون حیات بشری (به‌ویژه سیاسی و اجتماعی) حضوری ملموس داشته است؛ اما با این حال نمی‌توان نگرشی عام و جهان‌شمول از فضای دینی آن ایام ارائه کرد و نتیجه گرفت که همه گونه‌های دین‌داری بسان‌همدیگر بوده‌اند؛ علاوه بر اینکه هر کدام تحت تأثیر سنت‌ها و فرهنگ‌های پیشین سرزمین‌های خود، در زیست‌جهانی متفاوت شکل گرفته‌اند.

در ادامه این بخش و در پی موضوع مناسبات دین و قدرت، مباحث دیگری به میان آمد که می‌توان آن را نمایشی از گسترش اسلام در مدینه در نظر گرفت که با حرکتی کند به تصویر درمی‌آید و نشان می‌دهد که اسلام ابتدا در میان کدام قبایل و طوایف یثرب پذیرفته شد و کدام طوایف در برابر آن مقاومت کردند. اینجا بود که قبایل و عشایر یثرب به دو دستهٔ مؤمن و کافر تقسیم شدند و روند گسترش اسلام در آن‌ها در دو بخش یثرب علیا و یثرب سفلی بررسی گردید.

بخش سوم کتاب مربوط به منافقان است؛ قبایلی که با قدرت‌گیری پیامبر مسئله داشتند ولی بنا بر ملاحظات، خود را پیرو نشان می‌دادند. برخلاف تلقی امروزی، نفاق را نمی‌توان دورویی، پنهان‌کاری یا نقاب بر چهره داشتن معنی کرد؛ پنهان‌کاری نمود بیرونی رفتاری بود که منافقان پس از گرایش به نفاق، از خود نشان می‌دادند. به عبارت دیگر می‌توان پنهان‌کاری کرد ولی منافق نبود. علاوه بر اینکه منافقان مدینه، اساساً ناشناخته نبودند و کنش‌هایشان غیرقابل پیش‌بینی نبود. برای روشن شدن مفهوم نفاق گام‌های متعددی برداشته شد؛ از جمله مرور تفاسیر قرآن، منابع لغت و مطالعات معاصر و همچنین بررسی ریشه‌شناختی واژهٔ نفاق و تطبیق مبحث «تعارض در سازمان» از مباحث مدیریت با این واژه. پس از مشخص شدن معنای

نفاق لازم بود ابعاد سیاسی و اجتماعی مفهوم نفاق را نشان دهم و رویدادهای مرتبط با این پدیده را تاریخ گذاری کنم و خاستگاه قبیله‌ای شخصیت‌هایی را نشان دهم که به نفاق متهم شده‌اند. این کار کمک می‌کند تا بتوانم در پی بازسازی این دوره، رفتار قبایل و طوایف با پیامبر را مرور کنم و عملکردشان را در مناسبات قدرت توضیح دهم. در این بخش مشخص شد که ما با گروهی ثابت و معین به نام منافقان مواجه نیستیم؛ بلکه منافقان در مقاطع گوناگون تاریخ پیامبر، خاستگاه قبیله‌ای متفاوتی دارند.

در این بخش علاوه بر بررسی اجتماعی، مطالعات تفسیری هم باید انجام می‌شد؛ زیرا داده‌های فراوانی ذیل آیات نفاق وجود داشت. برای بررسی داده‌های تاریخی منافقان در قرآن، روش تفسیری قرآن به قرآن یا روش تفسیر موضوعی ناکارآمد به نظر می‌رسید؛ زیرا در این دو شیوه عامل زمان مفقود است و آیات قرآنی زمان‌زدایی می‌شوند و در نتیجه پیام‌های قرآنی خاصی که در هر مقطع زمانی، بیان شده‌اند، عام تلقی می‌گردند و گمان خواهد شد که برای به دست آوردن ویژگی‌های منافقان، باید این ویژگی‌ها را از همه آیات نفاق گرد آورد و آنگاه می‌توان این ویژگی‌ها را به همه منافقان دوره‌ها، مناطق و طوایف مختلف تعمیم داد؛ در حالی که هر گروهی، در هر زمانی و به گونه‌ای متفاوت، با پیامبر مخالفت می‌کرد. بنابراین نخست تاریخ گذاری سوره‌های قرآن باید انجام می‌شد و آیات نفاق بر اساس ترتیب نزولشان بررسی می‌شدند. این روند نشان می‌دهد که چگونه پیام آیات نفاق با طوایفی که در همان زمان با پیامبر مسئله داشتند، پیوند خورده است.

در پایان اثر می‌توان روند گسترش اسلام، مقاومت کفر و عملکرد نفاق هر یک از طوایف مدینه را جداگانه دید، تصویری نزدیک‌تر و مبتنی بر جزئیات، از جامعه مدینه و بافت آن به دست آورد و از رهبری پیامبر در میان قبایل و عشایر مدینه که مایلیم آن را ساختار قبیله‌ای بنامم، سخن گفت.

نکاتی درباره متن هست که اینجا مایلیم به آن اشاره کنم. در جوامع پیشین، نبرد حکومت‌ها، شهرها و قبایل، صرفاً نبرد دو مجموعه نبود و پیروزی و شکست به خدایان نسبت داده می‌شد. اگر این گونه به جامعه عربستان در دوره پیشااسلامی نگاه کنیم، در جامعه‌ای که خدایان فراوانی قدرت داشتند، پیامبر نماینده خدایی به نام الله بود و همگان را به او دعوت می‌کرد. شکست و پیروزی، یاری و حمایت، نبرد و بسیاری از کنش‌های سیاسی، به الله نسبت داده می‌شد و از این رو نسبت دادن فردی به الله به‌عنوان نماینده و پیام‌رسان او در همین چشم‌انداز باید در نظر گرفته شود.

تعبیر رایج برای فردی که وحی را از الله دریافت و به جامعه منتقل می‌کرد، به دو عبارت رسول‌الله و نبی محدود بود. نکته‌ای که اهمیت دارد و بر آن تأکید دارم ترجمه «الله» است. درباره نام الله باید بگویم که بنا بر مباحث دینی و نظریه‌های ترجمه، ترجمه نام الله به «خدا» ترجمه‌ای دقیق نیست؛ زیرا خدا ترجمه «اله» است؛ در حالی که الله یکی از خدایان شبه‌جزیره بود و ترجمه نام او نادرست است؛ در نتیجه در متن به جای «پیامبر» از عبارت «فرستاده الله» استفاده کردم؛ چرا که محمد بن عبدالله (ص) را از منتسبان به دیگر خدایان متمایز می‌کرد و بر مأموریت او تأکید بیشتری داشت.

از طرف دیگر برگرداندن نبی به پیامبر، ترجمه درستی به نظر نمی‌رسید؛ زیرا از نظر معنایی، پیامبر به معنی کسی است که پیام را «برده است» در حالی که او پیام را «آورده» بود. مأموریت ایشان در ابلاغ وحی به جامعه، اقتضای آن داشت که نبی را به «پیام آور» برگردانند. در آیین او، مردم برای رساندن پیام خود به الله، به پیامبری که واسطه باشد و پیامشان را نزد الله ببرد، نیازی نداشتند. کاربرد تعبیر پیام‌آور یا فرستاده الله مزیت دیگری هم داشت؛ زیرا به مرور زمان به یک نام تبدیل نشده بود و دلالت اجزاء واژگانی آن همچنان به مخاطب منتقل می‌شد در حالی که مخاطبان پس از شنیدن تعبیری چون پیامبر یا رسول الله، کمتر به اجزاء معنی واژگانی آن توجه می‌کرده‌اند.

درباره نام اثر هم باید بگویم که در آغاز عنوان پیشنهادی خودم «پیامبر و ساختار قبیله‌ای یثرب» بود. حین انجام کار تصمیم گرفتم با افزودن واژه وحی، عنوان را به «پیامبر، وحی و ساختار قبیله‌ای یثرب» تغییر دهم؛ ولی پس از پایان کار و مشورت با برخی اساتیدم، تصمیم گرفتم از عنوان «مناسبات قبیله‌ای و گسترش اجتماعی ایمان در مدینه؛ رویکرد تاریخی - جغرافیایی» استفاده کنم. در نهایت و بنا بر مصوبه شورای پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع)، عنوان کنونی تأیید شد.

و اما شرح حال من در این دوره:

شاید نخستین توفیقی که در حیات پژوهشی خود داشتم، آغاز همکاری علمی من با همکاران دایرةالمعارف قرآن کریم در سال ۱۳۸۰ بود که ۱۶ سال طول کشید. در آنجا خیلی زود با روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، منابع تفسیری و مفسران نخستین و همین‌طور پژوهشگران گران‌قدری آشنا شدم که در حوزه تفسیر، تخصصی فراگیر داشتند و تجربه حضور در جلسات نقد مقالات آن مرکز، افق جدیدی به رویم گشود؛ حجة الاسلام والمسلمین علی خراسانی، مدیر دایرةالمعارف، زمینه کافی را برای فعالیت علمی فراهم کرد و پس از سه سال از آغاز فعالیت، مدیریت بخش اعلام تاریخی را به من سپرد. مدخل‌های مربوط به اهالی



مدینه در آن دایرةالمعارف، تکه‌هایی از پازل گمشده‌ای را نشانم دادند و به مرور ذهنم را نسبت به جامعه مدینه مسئله‌مند کردند؛ به‌ویژه مدخل‌های کوتاهی که در جلد پنجم آن درباره قبایل نوشته شده بود. در آنجا بود که احساس کردم موضوع کار خودم را یافته‌ام و در سال ۱۳۸۷ بود که به عنوان موضوع رساله دکتری، پیشنهادش دادم. خوشبختانه گروه تاریخ با موضوع پیشنهادی موافقت کردند که لطف به یادماندنی بود. همین‌جا باید مراتب قدردانی خود را از مدیران و اساتید گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس و همچنین اساتید مدعو این گروه اعلام کنم. در دوره دکتری (۱۳۸۹) فرصت کافی برای بسط ایده و پرداختن به زوایای آن نداشتم و به شکل‌گیری هسته اولیه موضوع بسنده کردم.

پیش از این مرحله دو مقاله در این باب منتشر کرده بودم که هر دو به نوعی در باب نادرستی تعمیم‌های صورت گرفته در تفسیر آیات نفاق یا پیش‌فرض‌های نگرش شهری به تاریخ آن دوره بود؛ یکی «زوایای تاریخی آیات قرآنی» (۱۳۸۳)<sup>۱</sup> و دیگری «اهمیت معرفتی رهیافت تاریخی به قرآن و منابع تفسیری» (۱۳۸۵)<sup>۲</sup>. در آغاز دامنه پژوهشی این اثر بسیار فراتر از آنچه امروز و در این نوشتار به پایان رسیده است، طراحی شده بود؛ ولی کار به آن نحوی که قرار بود پیش نرفت؛ از بیان دلایل آن معذورم.

برای یافتن روابط طوایف یثرب با همدیگر باید ابتدا گزارش‌ها را بر زمین و بافت خودشان و نه در تصورات ذهنم می‌نشاندم و برای همین ناچار شدم ابتدا معماهای دیگری را حل کنم و سپس به موضوع اصلی بپردازم. نخستین معما، مردم‌شناسی قبایل عرب بود. زندگی در کشورهای عربی و دوستانی که در میان ساکنان عرب خوزستان داشتم، ناخواسته مرا با چنین جوامعی آشنا کرده بود. در دوره کارشناسی و زمانی که درس متون تخصصی به زبان انگلیسی را با دکتر منصور صفت گل می‌گذرانیدیم، بر قطعاتی از کتاب *برآمدن و فرمانروایی تیمور کار می‌کردیم* که اتفاقاً در باب قبایل و عشایر ترک و هزاره در آسیای میانه بود، در آن کلاس برای نخستین بار با برخی نظریه‌ها در باب قبایل آشنا شدم. کتاب *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، را که در دوره کارشناسی خواندم، بیش از هر اثر دیگری مرا با تاریخ قبایل عرب آشنا کرد. در دوره کارشناسی ارشد از این موضوع فاصله گرفتم ولی در دوره دکتری دوباره به آن برگشتم. در سفری که دکتر هُشام داود، مردم‌شناس عراقی ساکن پاریس

۱. اسماعیلی، «زوایای تاریخی آیات قرآنی»، پژوهش و حوزه.

۲. اسماعیلی، «اهمیت معرفتی رهیافت تاریخی به قرآن و منابع تفسیری»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی سیره‌شناختی پیامبر اعظم.

به ایران داشت، از طریق استاد دکترا عبدالجبار الرفاعی با ایشان ارتباط برقرار کردم و توانستم به قدر فرصت، از دانسته‌های او بهره ببرم. تخصص ایشان مردم‌شناسی قبایل عرب بود. همچنین آرمان‌گرایانه تلاش کردم دروسی را با دکترا ناصر فکوهی در مبانی، روش و مکاتب مردم‌شناسی و همچنین مردم‌شناسی عشایری بگذرانم که مقدور نشد.

معمای دوم جغرافیای مدینه بود. ابتدا جغرافیای طبیعی یشرب را به تصویر کشیدم ولی پس از انتشار کتاب‌های جامع مهندس عبدالعزیز کعکی، بررسی جغرافیای طبیعی را ادامه ندادم؛ چرا که این کتاب از هر نظر تمام بود. سفر کوتاهی در تابستان سال ۱۳۸۸ فراهم شد تا مدینه را از نزدیک احساس کنم و آنچه را گرد آورده بودم، دریابم. در آنجا فرصتی پیش آمد تا مناطق مورد نظر را با یکی از محققان محلی به نام طلال غداف ببینیم. پس از آنکه کاروانمان از مدینه به مکه رفت و در مدینه دیگری جایی نداشتیم که به کارم ادامه دهیم، عزیزان دیگری محل اقامتی برایم فراهم کردند تا بتوانم بیشتر در مدینه بمانم و از مدت کوتاه باقی‌مانده از سفر خود بهره ببرم. کتابخانه‌ها و مراکز مطالعاتی، به خوبی به من یاری رساندند. از همه‌شان به‌ویژه از طلال غداف و شیخ صالح جدعان ممنونم؛ همین‌طور از عزیزان و همکارانم در انجمن ادبی مدینه، مرکز مطالعات مدینه و کتابخانه ملک عبدالعزیز که اخیراً برای توسعه حرم مدنی تخریب شده است.

در آن لحظه‌ها، لقمه‌های هضم نشده جغرافیای تاریخی یشرب که در گوارش ذهنم سنگینی می‌کرد، رهایم کردند تا بتوانم به قسمت‌های بعدی کار فکر کنم. برای نگارش بخش بعد باید سرعت مرورم را بر تحولات سال‌های اولیه حضور پیامبر در مدینه، گتند می‌کردم؛ نیازی نبود که با سرعت به پایان دوره مدنی برسم. گزارش‌های گمشده و کمتر دیده‌شده‌ای وجود داشت که در منابع حدیثی، تفسیری و ادبی جا خوش کرده ولی کمتر به کار آمده بودند. در آنجا نیز پیش‌نیازهای دیگری وجود داشت که باید ابتدا به آن‌ها می‌پرداختم. اول از همه نگرش به مدینه از منظر قدرت بود که مطالب لازم در این زمینه را از کتاب‌هایی که سال‌های قبل ترجمه کرده بودم به دست آورده بودم. بخش‌های دیگر آن به زبان‌شناسی تاریخی (معنی‌شناسی تاریخی و ریشه‌شناسی) مربوط می‌شد که در خلال درس‌هایی که از سال ۱۳۸۶ در خدمت دکترا احمد پاکتچی بودم، با آن‌ها آشنا شده بودم.

دشواری‌تر از همه بخش سوم کار بود. دو سال تمام هر چه با خود کلنجار می‌رفتم، نمی‌توانستم آنچه را با نام نفاق در مقالات و آثار متعدد می‌خواندم، بپذیرم. برای حل این مسئله به خیلی از رشته‌های دانشگاهی سرک کشیدم تا شاید نظریه یا ایده‌ای را برای حل این معما پیدا کنم. تا اینکه از طریق پایان‌نامه کارشناسی ارشد سید مسعود قانع در رشته مدیریت با

مفهوم تعارض آشنا شدم و احساس کردم می‌توانم با تکیه بر مفهوم تعارض نفاق را توضیح دهم. ایده تعارض در سازمان را مبنای تحلیلی بخش سوم قرار دادم. بی‌طرفانه بگویم که کاملاً با پدیده نفاق مطابقت می‌کرد و نقصی در آن ندیدم. بجاست که در این مرحله از عزیزی چون دکتر محمود حمدان، دکتر علی آقا پیروز و دکتر سید مسعود قانع تشکر کنم.

پس از تفسیر مدیریتی مفهوم نفاق و فاصله گرفتن از معنای اخلاقی آن، با استفاده از تجاربم در *دایرةالمعارف قرآن کریم*، داده‌های تفسیری و تاریخی را در باب آیات نفاقی، که به صورت گاه‌شمارانه مرتب شده بودند، با یکدیگر مطابقت دادم تا بفهمم کدام طایفه و در چه دوره‌ای و تا چه زمانی، رفتاری منافقانه از خود نشان داده است تا از این طریق بتوانم سیر تحولات را با تأکید بر کنش طوایف درون جامعه یثرب پی بگیرم. آن وقت بود که متوجه شدم مراحل اصلی طی شده‌اند و کار دارد به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شود. اصلاحات جزئی و صوری باقی مانده بود. ابتدا تصمیم گرفتم از همه مراحل که برای بازسازی جغرافیای یثرب/مدینه طی کرده‌ام، نقشه‌ای مستقل تهیه کنم تا بتوانم این فرایند را در قالب نقشه به تصویر بکشم. البته ناآشنا بودن تلفظ برخی نام‌های عربی مرا بر آن داشت تا در این اثر نام‌ها در متن حرکت گذاری شوند. برای طراحی نقشه‌ها از همکار عزیزم آقای منصور حسینی تشکر می‌کنم. برای گردآوری پیشینه‌های نقشه‌های مدینه هم از دکتر قنبر علی رودگر و همکارانشان در کتابخانه دانشنامه جهان اسلام سپاسگزارم که زمینه استفاده از منابع آنجا را برایم فراهم کردند. زحمت تهیه بخشی از نقشه‌های کهن سفرنامه نویسان غربی، بر عهده دکتر علیرضا دوستدار بود که لطفشان فراموش ناشدنی است. نقشه‌های کهن سیاه و سفید بودند و کیفیت بالایی نداشتند از این رو آن‌ها را بازترسیم کردم. ویرایش نهایی نقشه‌ها و آماده‌سازی آن‌ها برای نشر به عهده خانم معصومه السادات رسول‌زاده از سازمان سمت بود که کاری درخور تقدیر انجام دادند. برخی آثار را دکتر رسول جعفریان از کتابخانه دانشگاه تهران در اختیارم گذاشتند و برخی را دکتر علی خراسانی از عربستان سعودی تهیه کردند. در یافتن نسخه الکترونیک برخی منابع کمیاب منتشر شده در اوایل سده بیستم، از دوست عزیزم دکتر حسین متقی و همچنین خانم آون کروپف از دانشگاه میشیگان کمک گرفتم. خدا به همه‌شان خیر دهد.

از تاریخ دفاع رساله‌ام در خرداد ۱۳۸۹ تا این هنگام، بیش از ده سال گذشته است. راهبردها و پله‌های دانشکده علوم انسانی یادآور ایام تحصیل بود؛ مسیرهایی که به اتاق کارشناس گروه یا کارشناس پژوهش منتهی می‌شد و عزیزی که باید از آن‌ها تقدیر کنم: خانم آذر قنبری و آقایان جواد عابدینی، سیدحسن حسینی و سیدحسن قاسمی هستند. پس از دفاع مخاطره سرق

علمی اثرم را پذیرفتم و به مطالعاتم در این حوزه ادامه دادم هر چند مدتی درگیر بیماری و بستری شدن‌های پی‌درپی خود بودم و قریب چهار سال را صرف مدیریت گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی در دانشگاه شهید بهشتی کردم و این امور علاوه بر تدریس و راهنمایی پایان‌نامه‌های دانشجویی، فرصت دیگری در اختیارم نمی‌گذاشت. با این حال بررسی‌هایی که بر ریشه‌سامی- حامی نفاق انجام دادم، مشخص کرد که مسیری را که قبلاً و از مسیر رشته مدیریت برای کشف مفهوم نفاق طی کرده بودم، درست بوده است؛ با این حال به سفارش اساتیدی که متن را مرور کرده بودند، مباحث مربوط به مدیریت تعارض در سازمان را که تبیین مدیریتی نفاق بود و گفتاری مستقل داشت، به حداقل ممکن رساندم. در عوض پیشینه مطالعات نفاق را در گفتاری دیگر معرفی کردم. براینکه این مطالعات نیز نشان می‌داد که مسیر طی شده، مسیر درستی است. در پیشینه مطالعات نفاق عمدتاً بر آثار عربی و فارسی متمرکز بودم. در زبان ترکی به تهیه فهرستی از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و رساله‌های دکتری بسنده کردم.

در همین فرصت بر مطالعات خاورشناسان متمرکز شدم و در جستجوی ایده، در شاخه‌های دیگر علوم از جمله باستان‌شناسی دوره‌هایی را گذراندم. جا دارد از دکتر حمیدرضا ولی‌پور و دکتر علی‌بهادری برای راهنمایی‌هایشان سپاسگزار باشم. خواننده گرامی نتایج این کندوکاوها را می‌تواند در متن و ارجاعات آن ملاحظه کند. در ارجاعات سعی بر این است که تعداد آثار زیاد نباشد و صرفاً به برترین یا به روزآمدترین اثر ارجاع داده شود.

در مواردی که ناچار می‌شدم به متون غیرانگلیسی مراجعه کنم، پس از ترجمه متن و برای اطمینان از برگردان متون به همکارانی مراجعه می‌کردم که باید به لطف و عنایتشان اشاره کنم و همراهی‌شان را بستايم: دکتر ابراهیم استارمی در زبان آلمانی، دکتر علیرضا ساعتی و دکتر میثم سفیدخوش در یونانی و دکتر دوغان اوزلوک و دکتر محمد مدنی در ترکی استانبولی. برای دسترسی به مقاله دکتر آکیرا گوتو که در ژاپن منتشر شده بود، از دکتر توموکو شیمویاما کمک گرفتم. همچنین برای تعیین مساحت یثرب، همکارانم در دانشگاه مرا یاری کردند: دکتر سید حسین پورعلی از مرکز سنجش راه دور و GIS و دکتر رومینا سیاح‌نیا از پژوهشکده علوم محیطی. در مواردی که به حوزه حقوق مربوط می‌شد، از دکتر مرتضی گودرزی استاد حقوق عمومی دانشگاه و همکار خوبم در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی مشورت گرفتم.

روند کار به گونه‌ای پیش رفت که زمینه طرح این اثر در گروه مطالعات تاریخی در سازمان «سمت» فراهم شد که دکتر زهیر صیامیان مدیریت این گروه را بر عهده داشتند. آشنایی ما به سال ۱۳۸۹ بازمی‌گردد؛ زمانی که برای ارائه بخشی از موضوع رساله‌ام، همراه

جمعی از اساتید قم، به پژوهشکده تاریخ اسلام در تهران دعوت شدم. بعدها ایشان از من خواست نسخه‌ای از اثر را در اختیارشان بگذارم و این زمانی بود که بخش‌های تکمیلی متعددی به کار افزوده شده بود. خوشبختانه انتشار مشترک این اثر با سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، با موافقت اجمالی همراه شد. زمینه این همکاری قبلاً از طریق توافق‌نامه‌های میان دو مرکز فراهم شده بود و پس از توجه شایسته تقدیر رئیس دفتر سازمان «سمت» در قم و اعلان نتایج داوران این سازمان، به موافقت نهایی رسید. در اینجا باید از مدیران پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و سازمان «سمت» سپاسگزار باشم: حجة الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک‌زایی، رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ دکتر محمد ذبیحی، مدیر سازمان «سمت»؛ دکتر حمیدرضا خادمی، رئیس وقت پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی و رئیس دفتر سازمان «سمت» در قم که در انتشار مشترک این اثر، اهتمامی ویژه داشتند و همچنین باید از حجة الاسلام والمسلمین دکتر محمدهادی یعقوب‌نژاد، معاون پژوهشی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی تقدیر و تشکر کنم. همین جا باید از همکاران بخش تدوین به ویژه دکتر محمدرضا سعیدی و همچنین دکتر محمود جوان مراتب تقدیر خود را ابراز دارم. همچنین از حروفچین و صفحه‌آرای این کتاب خانم مریم سمیاری و نمونه‌خوان آن خانم فاطمه سیمیاری تشکر می‌کنم. از سرکار خانم کبری بیون هم بابت تقبل زحمت کنترل فنی و استخراج نمایه کتاب ممنونم. پیشنهادهای ارزنده خانم حکیمه نوابی، ویراستار متن برای روانی متن و اصلاح ارجاعات موشکافانه و دقت‌های ایشان ستودنی است که باید از این بابت هم سپاسگزار باشم. همچنین خانم رؤیا صالحی در مدت اخیر به عنوان رابط نویسنده با سازمان سمت، مجلدانه پیگیر بودند. در این فرصت از ایشان هم تشکر می‌کنم.

سال‌ها از تصویب این پروژه تحقیقاتی در پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع) گذشته است و مدیران آن بارها تغییر کرده‌اند. وظیفه دارم از همگی رؤسا و همچنین مدیران گروه‌های این پژوهشکده تشکر ویژه داشته باشم: دکتر محمدالله اکبری، دکتر سید علیرضا واسعی، دکتر مصطفی صادقی، دکتر محمد غفوری، دکتر سید محمدحسین فلاح‌زاده و دکتر حمیدرضا مطهری فر که در این ایام ریاست این مرکز تحقیقاتی را به عهده دارند. همچنین از جناب آقای دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی، ناظر طرح، سپاس ویژه دارم. پیگیری دوستانم در مدیریت پژوهشی پژوهشکده را به خاطر سپرده‌ام و از این بابت از آنان نیز تشکر دارم: آقایان علیرضا شالباف، دکتر مهدی نورمحمدی، دکتر سید رسول کاظمی نسب و مهدی بنی‌حسن. پیش از انتشار اثر، همکاران گرانمایه‌ای از هر دو مؤسسه برای مطالعه متن نهایی

وقت گذاشتند و نظرات خود را مشفقانه بیان کردند. از آن‌ها بی‌اندازه ممنونم و می‌دانم که حق زیادی بر گردنم دارند. دکتر محمد احمدی‌منش، دکتر شهلا بختیاری، دکتر محمد حاجی تقی، دکتر زهیر صیامیان، دکتر غلامرضا ظریفیان و حجة الاسلام و المسلمین دکتر رمضان محمدی. به دکتر محمد صدرا هم به خاطر اختصاص ساعات فراوانی به گفتگو و نقد اثر مدیونم.

از دوره کارشناسی در حدود سال ۱۳۷۵، با برکت‌ترین لحظه‌ها را در کتابخانه تخصصی اسلام و ایران به مدیریت شایسته دکتر رسول جعفریان و پشتیبانی جناب حجة الاسلام و المسلمین شهرستانی، نماینده آیت‌الله العظمی سیستانی در قم سپری کردم و خاطرات فراموش‌نشده‌ای از آن دارم. از همکاران این کتابخانه در گذشته و امروز، آقایان صادق برزگری، مجید غلامحسینی، علیرضا اباذری، حسین شونودی، محمد رحمتی و علیرضا اکرمی سپاسگزارم. آثار ارزشمندی هم در کتابخانه پژوهشکده حج و زیارت یافتیم و به‌تناوب به آنجا مراجعه می‌کردم. آقای علی احمدی و همکارشان آقای رضا تقی‌زاده برخورداری صمیمانه و درخور تقدیر داشتند.

احساسم می‌گوید که در سال‌های اخیر تحصیل و تحقیق، می‌توانستی وقت بیشتری به خانواده‌ات اختصاص بدهی. در مسیرم همواره محبت‌ها و گذشتشان را احساس کردم. بدون همسر نمی‌توانستم ادامه دهم و بدون دل‌گرمی‌های پدر و مادرم امید به موفقیت نداشتم؛ و فرزندانم که به آن‌ها افتخار می‌کنم. هر چه فراگرفته‌ام از اساتید دوره تحصیلم و همچنین اساتیدی است که به‌صورت آزاد در کلاس‌هایشان شرکت کرده‌ام. عنایتشان لطف بود و زحماتشان جبران‌ناکردنی است. به روان اساتید در گذشته درود می‌فرستم؛ استاد راهنمایم دکتر صادق آئینه‌وند و دکتر علی محمد حق‌شناس که حضور در کلاس درسش از آرزوی فراتر نرفت.

ایده مطرح شده در این کتاب قابل بسط و تکمیل است و دائم مرا به حوزه‌ای جدید می‌کشاند. در دهه اخیر بارها و بارها کتاب را بازبینی و تکمیل کرده‌ام. به گمانم حالا دیگر باید نقطه پایانی بر این روند بگذارم و صلاح نمی‌دانم انتشار آن بیشتر تعویق بیفتد.